



در جست و جوی آن سوگی که به تسلیم نمی انجامد و آن مرگ ورنجی که به انفعال منجر نمی شود، در جست و جوی هنر زنده ترین شکل مقاومت در روزگار ما، کجا برویم و چه شکلی از هنر را جست و جو کنیم؟

دلیل هنر موسوم به دینی (درواقع هنری که فرم دنیوی و محتوای دینی دارد) را به خاطر دست کم گرفتن محتوای قدسی دین شماتت می کردند. ^{۱۴} پیکر تراشی کلاسیک نهایتاً بتواند آپولون و زئوس و اسکندر و سزار را مجسم کند، اما مجسم کردن امر توحیدی برایش ناممکن است. ^{۱۵} آنچه که می تواند محتوای قدسی را حمل کند سنت است، فرمی که قرن ها قدسیت را بدون خدشه حفظ کرده و انتقال داده است. اما هنر سنتی درباره جنایت، خشونت و جنبه های تاریک بشر و البته مبارزه و مقاومت ساکت است؛ مثل سایه امن و خنکی است که باید از کثیفی و شلوغی جهان مدرن به آن پناه برد. بنابراین، مسئله پابرجا می ماند و کمکی به انتقال روح مبارزه در زیر بارش بی وقفه خون نمی کند. در جست و جوی آن سوگی که به تسلیم نمی انجامد و آن مرگ ورنجی که به انفعال منجر نمی شود، در جست و جوی هنر زنده ترین شکل مقاومت در روزگار ما، کجا برویم و چه شکلی از هنر را جست و جو کنیم؟

می دانیم که نقد مشهور هایدگر بر زیبایی شناختی شدن هنر، که باعث شده هنر به چیزی حاشیه ای و تزئینی فروکاسته شود، با این پیشنهاد همراه است که هنر در زمانه ما به برپا کردن امر مقدس کمک کند و به این ترتیب جایگاه هنر از حاشیه به متن تمدن بیاورد و دیگر نقشی صرفاً تزئینی برای پرکردن اوقات فراغت نداشته باشد. در این پیشنهاد هنر موجود جایش را به هنر بزرگی می دهد که در راه است و وقتی برسد از عهده ایفای چنین نقشی برمی آید. این برای جهان سکولار شده غربی شاید

پیشنهاد بجایی باشد و وظیفه شاعر، یا در معنای عام تر هنرمند، در آن جهان همین باشد که با احیای امر مقدس «اقتدار ارزش ها را به تاریخ بازگرداند». ^{۱۶} اما امر مقدس دست کم در میان فلسطینیان زنده است و هر روز برایش جان و مال و عزیزان دست می دهند. آن خلأیی که هایدگر وظیفه پرکردنش را بر عهده هنر بزرگ آینده می گذارد در جایی مثل فلسطین وجود ندارد. هم امر مقدس حاضر است هم معنا و هم ارزش ها چنان جدی و مقتدرند که آدم ها هر روز برای حفظش تکه تکه می شوند. بنابراین، در اینجا هنر نمی تواند با گذاشتن این قرار که معلوم هم نیست سرموقع به آن برسد در میان آتش و اشغال برای خودش جایگاهی پیدا کند.

- گذشتن از بیان هنری: بلانشو داستان سفر ارفه، اسطوره یونانی، به جهان مردگان را به عنوان تمثیلی برای بیان موقعیت هنرمند به کار برده است. ارفه با موسیقی اش خدای مرگ را فریفته می کند و اجازه می یابد در جست و جوی همسرش به جهان مردگان برود و او را بازگرداند، اما نمی تواند قرارش را با خدایان رعایت کند و شکست خورده و مغموم بازمی گردد. در این تمثیل شکست او محتوم و بخشی از معنای هنرمند بودن است. هنر از این منظر یعنی خواست غلبه بر مرگ و شکست خوردن ناگزیر. ^{۱۷} در جهان دین اما شهید به سرزمین مردگان می رود و سرپلند و مانده برسر عهده بازمی گردد. شهید در جایی که امر مقدس زنده است زنده می ماند و به دیگران زندگی می بخشد. در واقع، با همان منطقی

+

پی نوشت

۱. استاد و منطقی است نسبت به کلیت دستگاه نظری ای که در بزنگاه ها چنین خروجی خجالت آوری دارد محتاط باشیم.

۲. سارتر در فصل اول ادبیات چیست شعرا را به یک بازی تشبیه می کند که هر کس در آن شکست بخورد برنده می شود.

۳. به عنوان مثال ژان پی یرژو در درباره بودلری می نویسد: «باید از نوعی شکست سخن گفت. نه اینکه آفرینش او تاوان شکست درونی اش باشد، بلکه این شکست درونی حاصل شدت وحدت خلقتش بود». (نقل و ترجمه از جنون هوشیاری نوشته داریوش شایگان).

۴. افسانه سیزیف از کامورامی توان به عنوان نمونه ای برای این نوع مواجهه روشنفکرانه ادبی ذکر کرد؛ کتابی در ستایش ابزورد و درباره خودکشی فلسفی که درست در سال های اشغال فرانسه نوشته شده است.

۵. در این زمینه به عنوان مثال نگاه کنید به *The CIA & the Frankfurt school's anti-communism* by Gabriel Rokhill.

۶. اشاره این یادداشت به روشنفکرانی است که نسبتاً با آرمان فلسطین همدل اند اما نمی توانند وابستگی به شکست را رها کنند. اما در سال های اخیر در ایران با پدیده عجیب و درعین حال مشمئزکننده روشنفکران طرفدار علنی یا خجالتی اشغالگری صهیونیست ها هم مواجه شده ایم و گاهی خودشان را پشت شعارهای کلی نه به جنگ و محکومیت هردو طرف پنهان می کنند. این گروه به کلی از دایره این بحث خارج اند و باید خاستگاه نظری شان را نه در علاقه به شکست که در وابستگی به نظام پادشاه و تنبیه غرب جست و جو کرد.

۷. ژان دونینو در جامعه شناسی هنر، در نقلی از هگل با این مضمون که هنر باید بتواند زیبایی یک روز عادی تعطیل را به تصویر بکشد، یکی از کارکردهای هنر را حفاظت از محتوای زندگی روزمره

۱. وجود پانوشت ها جبر نویسنده متن است. خواننده این امکان را دارد که بدون توجه به حضور مختل کننده آن ها متن را بخواند.

۲. نقل از افلاطون و آدورنو در این یادداشت نه به عنوان بخشی از زمینه نظری آن ها در باب هنر، که به عنوان یک قول مغضوب و محبوب در فضای روشنفکرانه فارسی ذکر شده است، وگرنه دست کم قول افلاطون بدون در نظر گرفتن کارکردی که در متن رساله دارد و همچنین تفسیر معنای شعر در یونان باستان نمی تواند درست فهمیده شود.

۳. مخاطب این نوشته فارسی زبانانی هستند که دغدغه هنر مقاومت فلسطین را دارند و شماتت ها، ابراز امیدواری ها و تردیدها همه با فرض وجود بالفعل این مخاطب معنی دارد. بدیهی است آن شهروند فلسطینی که درگیر مبارزه واقعی است خود بهتری می داند چگونه راوی رخدادها و احساسات زندگی اش باشد.

۴. نماینده اصلی این ایده، که هنر را گریزگاهی از ذات غیرقابل تحمل واقعیت می داند، در تاریخ زیبایی شناسی شوپنهاور است. اما اگر مفهوم را وسیع تر بگیریم، از ارسطو تا نیچه می توان اشاره هایی به این نقش از هنر پیدا کرد. برای مطالعه اولیه درباره این موضوع مراجعه کنید به فصل هشتم زیبایی شناسی و ذهنیت نوشته اندرو بوی.

۵. نقش هوشیار ساز شکل هایی از هنر در تقابل با نقش مسخ کننده رسانه های توده ای صنعت فرهنگ در آرای اهالی مکتب فرانکفورت مورد توجه بوده است. البته اینجا و در این لحظه خاص نمی توان درباره این واقعیت سکوت کرد که هابرماس، به عنوان چهره مهم زنده این مکتب، در جریان نسل کشی اخیر در غزه با مضای بیانیه ای موسوم به «اصول همبستگی» کنار جنایتکاران

